

## کتاب: اخلاق مسیحی نوشته: چ. س. لوئیس ترجمه: ر. نامور

### فصل اول: سه بخش اخلاق

گویند از كودك دانش آموزی پرسیدند: «خدا چه شكل است؟» او در پاسخ گفت تا آنجا كه او می‌داند «خدا يك نوع شخصی است كه همیشه در اطراف تفحص می‌نماید تا ببیند كه خوش می‌گذراند و آن وقت سعی می‌كند مانع خوشی او شود». بدبختانه كلمه اخلاق در افكار بسیاری از اشخاص نظیر همین اندیشه را به وجود می‌آورد و تصور می‌كنند اخلاق چیزی است كه در امور شخص مداخله نموده و مانع خوشی شخص می‌شود. قوانین اخلاق در حقیقت دستوراتی برای اداره ماشین جامعه بشری است، به همین جهت به نظر می‌رسد كه این قوانین پیوسته با تمایلات طبیعی مجادله می‌نماید. وقتی به شما طرز استعمال ماشینی را بیاموزند، مربی پیوسته می‌گوید: «آن طور نكن» زیرا البته بسیار چیزها به نظر خود اشخاص درست می‌آید و شخص فكر می‌كند این طریق طبیعی به كار انداختن ماشین است، ولی عملاً این طور نیست. اکنون قدمی فراتر بگذاریم. ماشین جامعه بشری بد و به طریق خطا می‌رود. یکی موقعی كه افراد بشر از يكدیگر دور و جدا می‌شوند و یا این كه با يكدیگر تصادم نموده از طریق فریب و گردن كلفتی بی‌يكدیگر خسارت وارد می‌آورد. دیگر موقعی كه در داخل يك فرد اختلالاتی پیدا می‌شود، یعنی قسمت‌های مختلفه او از قبیل استعدادها و تمایلات و امثال آن یا از هم مجزا و متلاشی می‌شوند و یا این كه مانع كار يكدیگر می‌گردند.

اگر در نظر بیاورید كه ماشین جامعه بشریت مانند كاروان دریایی است كه متفقا برای مقصد معینی صف آرایی کرده‌اند، موضوع روشن می‌شود. در این صورت فقط در مرحله اول اگر كشتیها تصادم نكرده و مانع عبور يكدیگر نشوند سفر قرین موفقیت می‌گردد. در مرحله دوم در صورتی كه هر كشتی از هر حیث آماده سفر دریا بوده و موتورش وضعیت خوبی داشته باشد، می‌توان موفق شد. در حقیقت این دو قسمت لازم و ملزوم يكدیگرند. اگر كشتیها پیوسته تصادم نمایند، طولی نمی‌كشد كه دیگر هیچ يك قابل دریانوردی نیست. از طرف دیگر اگر فرمان آنها از كار بیفتد نمی‌توان از تصادم آنها جلوگیری نمود و هم چنین ممكن است جامعه بشریت را مانند دسته‌ای نوازنده بدانند كه آهنگی را می‌نوازند. برای تحصیل نتیجه خوب دو چیز لازم است. اول این كه ساز هر نوازنده باید كوك باشد. دوم این كه هر نوازنده به موقع خود بنوازند تا آهنگ متناسبی از كار او و دیگران بدست آید. ولی يك چیز است كه ما هنوز متوجه آن نشده‌ایم. ما پرسیدیم كه این گروه ناوها می‌خواهند به كجا برسند و یا دسته نوازنده می‌خواهد چه آهنگی بنوازند؟ ممكن است سازها همه كوك و به موقع صحیح زده شود، ولی باز هم اگر سازها برای زدن آهنگ رقص آماده شده ولی عملاً آهنگ عزا نواخته شود كار آنها قرین موفقیت نیست، به همین طور هر چه ناوگان خوب كشتیرانی نماید باز اگر به جای نیویورك به كلكته برسد سفرش قرین به شكست است. پس اخلاق به سه چیز بستگی دارد. اول رفتار صحیح و هم آهنگی بین افراد.

دوم تنظیم و هم آهنگ ساختن داخله هر فرد. سوم هدف کلی جامعه بشری به طور عموم بدین معنی كه بفهمیم انسان به چه منظوری آفریده شده، یا همه ناوگان چه خط سیری باید اتخاذ

کنند و یا این که راهنمای دسته موزیک چه آهنگی می‌خواهد بنوازد. شاید توجه نموده باشید که مردم عصر حاضر تقریباً همیشه درباره مسئله اول فکر کرده و دو موضوع دیگر را فراموش می‌کنند. مثلاً وقتی مردم در روزنامه‌ها می‌گویند: برای اصول اخلاقی مسیحی مبارزه می‌کنیم معمولاً منظورشان این است که برای محبت و عدالت در میان ملل و طبقات مردم و افراد مبارزه می‌نمایند، بدین معنی که آنها فقط در فکر همان قسمت اول هستند. هم چنین وقتی شخصی درباره اقدامی که می‌خواهد بکند صحبت می‌دارد می‌گوید این کار خطا نیست، زیرا به کسی ضرری نمی‌رساند. در این مورد او فقط قسمت اول را در نظر دارد. او این طور فکر می‌کند که باطن کشتی اهمیتی ندارد مشروط بر این که کشتی او به کشتی دیگری تصادف ننماید. البته کاملاً طبیعی است که وقتی راجع به اخلاق صحبت می‌داریم با موضوع اول شروع کنیم که عبارت از روابط اجتماعی است. از یک طرف نتایج اخلاق بد، در محیط خیلی آشکار است و هر روزه این موضوع بیشتر آشکار می‌گردد. جنگ و بی‌چیزی و رشوه، حکومت‌های دست‌نشانده و کارهای تقلبی نتیجه آن است و نیز تا مدتی که به قسمت اول متکی باشیم درباره اخلاق خیلی کم اختلاف داریم. تقریباً همه اشخاص به طور کلی موافقت (البته از لحاظ فرضی) که افراد بشر بایستی امین و مهربان بوده نسبت به یکدیگر کم‌کنند.

ولی گرچه شروع با این مقدمه امری است طبیعی. باز اگر فکر ما درباره اخلاق به همین جا متوقف شود ممکن است اصلاً فکری درباره آن هم نکرده باشیم، پس تا ما به مسئله دوم نپردازیم یعنی متوجه نشویم که بایستی داخله هر فرد بشر اصلاح گردد فقط خود را گول می‌زنیم. چه فایده دارد به کشتی‌ها دستور داده شود که چطور فرمان خود را به کار برده و از تصادف جلوگیری نمایند. اگر در حقیقت این کشتی‌ها آن قدر فرسوده و در هم شکسته باشد که نتوان اصلاً فرمان آن را به کار برد؛ به همین طور چه فایده دارد در روی کاغذ قوانینی برای رفتار بشری تنظیم شود در صورتی که می‌دانیم در حقیقت حرس و جن و کج خلقی و فریب مانع انجام آنها است. قصد نگارنده به هیچ وجه این نیست که نبایستی فکر بکنیم و تعقل بنماییم و در اطراف اصلاحات اجتماعی و اقتصادی خودمان مطالعاتی نکنیم بلکه منظور نگارنده این است که این همه افکار ممکن است نقش بر آب باشد مگر این که جز با شهادت و بزرگ منشی در افراد هیچ سیستمی نمی‌تواند به طور صحیح کار نماید. البته خیلی آسان است که انواع به خصوص ارتشاء و قلدری را که در وضع خاصی حکم فرما است از بین برد ولی تا بشر از حقیقت انحراف ورزیده و به گردن کلفتی و قلدری عادت دارد پیوسته خواهد توانست طرق جدیدی برای اجرای نقشه قدیم خود تحت وضعیت جدید اجتماعی پیدا کند.

نمی‌توان با قانون بشر را خوب نمود و بدون افراد خوب، داشتن محیط خوب امکان ندارد. از این جهت است که بایستی از قسمت اول تجاوز نموده به موضوع دوم بپردازیم. یعنی به اخلاق باطنی هر فرد توجه داشته باشیم. ولی نگارنده فکر نمی‌کند که در اینجا هم کار تمام می‌شود. تا کنون به مرحله‌هایی رسیده‌ایم که عقاید مختلف راجع به عالم وجود ما را به عقاید اخلاقی متفاوتی راهنمایی کرده است. در نظر اول خیلی معقول به نظر می‌رسد که قبل از رسیدن به آن مرحله کمی مکث نموده فقط تا آن قسمت‌هایی از اخلاق که کلیه اشخاص عاقل موافق آن هستند پیش برویم ولی آیا این کار ممکن است؟ فراموش نکنید که مذهب شامل یک رشته بیاناتی است راجع به حقایقی که ممکن است صحیح یا خطا باشد، اگر صحیح باشد یک رشته استنتاج‌های معینی دنباله آن برای طرز صحیح راندن ناوگان جامعه بشری پیش می‌آید. مثلاً خوب است به بیان شخصی که می‌گوید: «تا چیزی به بشر دیگری صدمه ای نرساند خطا نیست». مراجعه کنیم چنین شخصی به خوبی می‌فهمد که او نباید به کشتی‌های

دیگری که ناوگان جامعه بشریت در حرکت می‌باشد صدمه‌ای برساند ولی این شخص صمیمانه معتقد است که هر چه بخواهد نسبت به کشتی حیات خود می‌تواند بکند، زیرا آن کشتی مربوط به خود او است. ولی آیا این که واقعا کشتی بدن او متعلق به خود او است. فرق فاحشی به وجود نمی‌آورد؟ آیا فرق فاحشی نمی‌کند که مثلا من مالک بدن و فکر خود باشم تا این که مانند مستاجری هیچ گونه مسئولیت واقعی نداشته و فقط در مقابل مالک حقیقی آن کشتی مسئول باشم؟

اگر کس دیگری برای منظورهایی که در نظر داشته مرا آفریده در این صورت بسیار تکالیفی که در صورت متعلق بودن به خودم نمی‌داشتم اکنون دارا هستم. باز مسیحیت تصریح می‌نماید که تا ابد زنده خواهد ماند. حال وارد این موضوع نمی‌شویم که این عقیده صحیح است یا غلط ولی بسیار چیزها است که اگر قرار بود بشر فقط هفتاد سال زنده بماند، ارزش نداشت که در اطراف آنها فکر کرده و صرف وقت نماید اما اگر من بدانم که برای همیشه زنده می‌مانم خیلی به طور جدی درباره آنها فکر و اندیشه می‌کنم. مثلا شاید کج خلقی و یا حسد در من به تدریج رو به فزونی می‌گذارد به طوری که به تدریج بعد از هفتاد سال چندان اثری از آن مشهود نیست، ولی ممکن است پس از يك میلیون سال این خلق بد جهنم حقیقی برای من به وجود آورد. در حقیقت اگر مسیحیت درست باشد جهنم اصطلاح فنی صحیح و جامعی است برای آن چه منظور نظر است و بقای روح فرق دیگری به وجود می‌آورد که تصادفا با فرق میان دمکراسی و استبداد ارتباط دارد.

اگر افراد فقط هفتاد سال زنده بمانند در این صورت يك استان یا يك ملت و یا يك تمدنی که هزار سال ممکن است باقی بماند، از يك فرد بیشتر اهمیت دارد ولی اگر مسیحیت صحیح باشد در این صورت فرد نه تنها بیشتر اهمیت دارد بلکه اهمیت او بسیار زیادتر است. زیرا او فردی است ابدی؛ و حیات يك انسانی و یا يك تمدن در مقابل او ناچیز و زودگذر است. پس ظاهرا اگر ما بایستی در اطراف اخلاق فکر کنیم باید هر سه قسمت فوق را در نظر بگیریم یعنی روابط میان افراد بشر را با یکدیگر و امور داخلی هر فرد، و روابط انسان را با قوه‌ای که او را به وجود آورد در نظر بگیریم. همه ما می‌توانیم راجع به قسمت اول با هم همکاری نماییم، عدم توافق از قسمت دوم شروع شده و در قسمت سوم به مرحله وخیمی می‌رسد. در مطالعه قسمت سوم است که فرق عمده‌ای میان اخلاق مسیحی و غیر مسیحی ظاهر می‌گردد. در این کتاب نگارنده چنین فرض می‌کند که نظریه اخلاقی مسیحیت صحیح است و آن چه مطرح می‌نماید روی این حساب است که مسیحیت دین صحیحی است.